

حج زیارت کردن خانه بود حج ربّ البیت مردانه بود

دفتر چهارم، مثنوی



حج در نگاه مولانا

همایون همتی

در این مقال، عزم نگارنده آن است که با مروری گذرا و شتابان در اندیشه‌های مولانا جلال الدین محمد بلخی نمونه‌هایی از نگرش این عارف سترگ را پیرامون مسأله حج باز نماید و به هیچ روی قصد استقصاء تام و استقراء کامل در میان نیست. بی شک مولوی یکی از قله‌های افراشته و آسمان‌سای عرفان اسلامی است که با آراء بدیع و اندیشه‌های لطیف و روح‌نواز خود قرن‌ها است که رهپویان وادی قرب و شیدایان عشق حق و فرزانشان اهل معرفت را در پهنه گیتی مجذوب و دلدادۀ خود ساخته و سخنان گرم او که زائیدهٔ انس مدام با قرآن شریف و روایات حضرت سیدالمرسلین است، الهام‌بخش و مجلس‌آرای نسل‌های پی در پی عارفان الهی بوده است. لذا سیری کوتاه و شتاب‌آلود در آثار و آراء این عارف حقیقت‌بین می‌تواند حامل پیامی معنوی و مفید‌فایده‌ای اخلاقی برای مشتاقان وصل‌دوست و راهیان کوی معبود باشد.

عارفان مسلمان در آثار خود داستانهای عبرت آموزی در باره کیفیت حج و اسرار آن و اینکه کدام حج، مقبول است و نیز بیان احوال عارفان در سفر حج که از راههای دور و دراز و با تحمل مشقات، بدون زاد و راحله به زیارت بیت الله می شتافته اند، ذکر نموده اند که حاوی نکات عمیق اخلاقی است و می تواند راهگشای اهل طریق و مشتاقان تهذیب نفس باشد. واضح است که نقل همه آن داستانها، که مثنوی مولانا یکی از سرشارترین منابع آنهاست، در اینجا میسر نیست، لذا به ذکر چند مورد محدود بسنده می کنیم. اما پیش از ذکر آن حکایات، آوردن توضیحی مختصر در خصوص نگرش عرفانی عارف رومی به عبادت حج ضروری می نماید و نمی توان از آن غفلت نمود. چه مولوی عارفی مسلمان و بالیده در فرهنگ اسلامی و شیفته معارف ژرف قرآنی است و آشنایان با مباحث ارزنده عرفانی نیک می دانند که نگاه و نگرش عارفان به شریعت و عبادات از سنخ دیگری است و لونی مخصوص به خود دارد که از بُن با مقالات حکیمان و عالمان دیگر متفاوت است. عارفان به «بواطن» نظر دارند و در ورای ظواهر و نمودهای سطحی و ناپایدار در جستجوی لب و حقیقت و اسرارند. مسأله رازیابی و رازشناسی یا معرفت اسرار، گوهر عرفان است. شریعت و احکام آن، فراتر از ظواهر قالبی، حاوی بطون و اسراری هستند که عارفان می کوشند از طریق انجام ریاضتهای مشروع و تحصیل قابلیت و تلطیف روح، به فهم و کشف آن اسرار نایل گردند. بهمین سبب تفسیر سخن عارفان تنها با فهم زبان و تعبیرات خاص آنها میسر است و تمسک به معانی لغوی ظاهری و فراموش ساختن جهان بینی و نگرش ویژه آنان در تفسیر کلام ایشان امری نادرست و گمراه کننده است. عارفان را بایستی از روی آثار و اندیشه های ایشان شناخت و در نقد و شرح و بیان نظرات و آراءشان، همه جا به خود ایشان رجوع کرد و از خود ایشان مدد گرفت و به یاری ایشان به فهم کلام شان نایل آمد و گرنه از ظنّ خود نمی توان یار ایشان شد و اسرار ناشناخته و مقصود ایشان را دریافته به شرح و تفسیر دیدگاههای شان پرداخت. این کاری خطرناک و زیانبار و بسیار صعب است و باید جداً از آن حذر نمود.

حجّ از دیدگاه مولوی، همچون سایر عارفان و مانند همه احکام و عبادات، مشتمل بر اسراری است، ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن طیّ مسافتی خاص در ایّامی مخصوص است و رسیدن به خانه‌ای و چرخیدن به دور آن و انجام مراسمی چند با آدابی ویژه. اما باطن و گوهر آن سیر قلبی و روحی است از خاک تا عالم پاک و لقاء حضرت ربّ الارباب و ملاقات کردگار. لذا عارفان گفته‌اند که: «حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حجّ عوام است و یکی میل روی دوست و آن حجّ خاصّ اُنّام است، و چنانکه در ظاهر کعبه‌ای است قبلهٔ خلق و آن از آب و گِل است، در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دل صاحب‌دل است. اگر «کعبهٔ گِل» محل طواف خلائق است، «کعبهٔ دل» مطاف الطاف خالق است. آن «مقصد زوّر» است و این «مهبط انوار». آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه»^۱.

مولوی در این خصوص اشعار زیبایی دارد آنجا که در «دیوان شمس» می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجایید، کجایید	معشوق همین جاست بیایید، بیایید
معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار	در بادیه سرگشته، شما در چه هوایید؟!
گر صورت بی صورت معشوق ببینید	هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما
ده بار از آن راه بدان خانه برفتید	یک بار از این خانه برین بام برآید
آن خانه لطیف است، نشانهاش بگفتید	از خواجهٔ آن خانه نشانی بنمایید
یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیت	یک گوهر جان کو، اگر از بحر خدایید؟
با این همه آن رنج شما گنج شما باد	افسوس که بر گنج شما، پرده شما

چنانچه پیداست، این عارف شیفتهٔ حق، حج را منحصر به ظواهر و انجام رشته‌ای از مرسومات نمی‌داند، بلکه بر این باور است که حج ساحت‌هایی فراتر از نمودهای ظاهری و اعمال قالبی دارد و آن ملاقات خداوند است، در گذشتن از خودی است، فراتر رفتن از خود و ظواهر است، اوج گرفتن در بیکرانه‌هاست و رسیدن به وصل جانان. و آن کس که به این سیر توفیق یافته و به آن «وصل» عظیم بار یافته است، نشانی بر خود

دارد و مولانا عارفانه حاجیان ظاهرپرست و تهی از معنا را عتاب می‌کند که اگر از بام فراتر رفتید و از خانه درگذشتید و به دیدار جمالِ بی‌صورت معشوق نایل شدید، چه نشان با خود دارید؟ کو بوی دل انگیزِ عطر آن وصال؟ و کجاست دسته گل‌های دماغ‌پرور و معرفت‌افزا و جان‌بخش آن باغ‌خدایی؟ اگر نشانی از وصل با خود ندارید، رنجی عبث را بر خود هموار ساخته‌اید و سعی خود را ضایع نموده‌اید. لذا پیام مولانا و همه عارفان مسلمان این است که در «قشر» نمانید به «لُب» هم سفر کنید، تنها با بدنه و پیکر عبادات مواجه نشوید به «درون» و «باطن» آنها نیز بار بیابید، تنها در «بیرون» نمانید که «درون» هم شایسته دیدن است. سخن مولانا این است که در «خانه» نمانید که «خواجۀ خانه» و «خداوند بیت» نیز شایسته زیارت و دیدن است و البته این کاری است سترگ و همّتی مردانه طلب می‌کند.

و از همین روست که عارفان می‌گویند: «حجّ خانه خلیل آسان است، اما حجّ حرم جلیل کار شیرمردان است؛ و لکلّ عملٍ رجال»^۳.

و مولانا همین سخن را ضمن ابیاتی دلنشین و بیدارگر چنین بیان داشته است:

حجّ زبّارت کردن خانه بود	حجّ ربّ البیت مردانه بود
کعبه را گره رمی عزیّ فزود	آن ز اخلاصات ابراهیم بود
فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست	لیک در بتّاش حرص و جنگ نیست
بر در این خانه گستاخی ز چیست	گر همی دانید کاندرا خانه کیست؟! در جفای اهل دل جدّ می‌کنند
جاهلان تعظیم مسجد می‌کنند	نیست مسجد جز درون سروران
آن مجاز است این حقیقت ای خران	سجده‌گاه جمله است آنجا خداست
مسجدی کآن اندرون اولیاست	طالب دل شو که بیت‌الله دل است
کعبه مردان نه از آب و گیل است	او ز بیت‌الله کی خالی بود
صورتی کآن فاضل و عالی بود	دل نظرگاه خلیل اکبر است ^۴
کعبه بنیاد خلیل آذر است	

همچنانکه مشهود است سخن مولانا در «اخلاص» است و «معرفت نفس» و «تجلی الهی». ارزش کعبه و بنای آن به دیدهٔ این عارف نکته سنج، نه به مشتی گیل و مشکی آب است، بل به اخلاصی است که معمار مؤحد این بنا در ساختمان آن واجد بوده است. آن اخلاص خداپرستانه و بت شکنانهٔ ابراهیمی بود که در طریق طاعت حق، مخلصانه و رضامندانه کاربرد بر حلق فرزند بمالید و تردید بخود راه نداد و خدای آدمیان که سراپا لطف و مهر نسبت به بندگان خویش است پاداش اخلاص او را داد. از آزمایش الهی سربلند برست و دلبند خویش را در آغوش فشرد و خانهٔ توحید بنا نهاد و سرخیل اهل توحید گشت. دعوت مولانا به معرفت نفس و خودیابی است که پیش در آمد و معبر رسیدن به از خود رهایی است. با نفی تعلقات و سبکبار ساختن روح می توان به خدا رسید. باید اندرون را از وابستگیهای جان فرسا و غفلت زا پاک نمود تا خدا بر آن دل پاک و الهی تجلی کند و آیات خود را بر جانهای مشتاق عرضه کند همچنانکه در سراسر آفاق ارائه کرده است: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق». و لذا باید به پالایش جان و تطهیر نفس از دنس طبیعت و أرجاس شهوات پرداخت و به تهذیب آن همت گماشت که: «و فی انفسکم افلا تبصرون». و تجلیات الهی و نفعات رحمانی است که به دنبال این «جهاد اکبر» جان مشتاق سالک را نوازش می دهد که: «جذبةٌ من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین». و اینجاست که عارف از هر وحشت و هراسی می رهد و بی باک و چالاک به استقبال خطرات می رود و آمادهٔ «سربدار» شدن می گردد، همچنانکه آن عارف واصل که رشادت ستم سوز علی - ع - را با خود داشت و در سیمایش پاکی کودکان با معصومیت فرشتگان و نگاه راز آلود پیامبران خدا موج می زد به زیبایی سرود:

فارغ از خود شدم و کوس أنا الحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم

آری، آدمی که از خود رست و تعلقات را به یکسو افکند، در پرتو عشق حق دلیر می شود و از چیزی بیم نخواهد داشت. و حج کانون تربیت چنین انسانهایی است.

آدمیانی که معنویت در سیما و رفتار و دل‌شان موج می‌زند، به خدا پیوسته‌اند و بر خلق خدا غیرت می‌ورزند، غیرتی عارفانه، و در زنجیر بودن و ستمکشی «عیال الله» را بر نمی‌تابند و در راه رهایی خلق از ایثار «آبرو» نیز دریغ ندارند. عارفانی مجاهد و بصیرتمند و ستم‌ستیزند که خواب ظالمان را برمی‌آشوبند و خرمن ظلم و تزویر آدمیخواران به آتش می‌کشند. عرفان اسلامی چنین چیزی است. سراسر تعهد است و بصیرت و مسئولیت. عبادات اسلامی نیز آمیزه‌ای از شعور و حماسه است. و حج که اجتماعی‌ترین و سیاسی‌ترین و همگانی‌ترین عبادت اسلامی و مراسم دینی همهٔ مسلمین است، تبلور عظیم این حماسه و بصیرت است و این مضامین با تعبیرات خاص عرفانی در اشعار عارف رومی آمده است. منافقان نیز ممکن است به حج آیند و منافقانه حج بگذارند اما حج مؤمنان است که حج واقعی است و مؤمن است که عاقبت پیروز و رستگار می‌شود و منافق را جز ننگ و رسوایی نصیبی نخواهد بود:

آن منافق با موافق در نماز	از پی استیزه آید، نه نیاز
در نماز و روزه و حج و زکات	با منافق، مؤمنان در بُرد و مات
مؤمنان را برد باشد عاقبت	بر منافق مات، اندر آخرت
گرچه هر دو بر سر یک بازی‌اند	هر دو با هم مروزی و رازی‌اند
هر یکی سوی مقام خود رود	هر یکی بر وفق نام خود خورد ^۱

پس تنها حج مؤمنان راستین است که ارزشمند است و بر ایمان ایشان بیفزاید و در آخرت ایشان را سربلند می‌گرداند و گرنه حج‌گزارانی که منافقانه و مزورانه خود را در صفوف مسلمین جای می‌دهند و چه بسا از درون و با نام اسلام بر پیکر اسلام ضربه می‌زنند ولی از درون درد دینی ندارند و آن را ابزار بهره‌وری‌های دنیوی خود و فریب خلق ساخته‌اند، عامل به حج نبوده و بر خلاف ادعاهای فریب‌آمیزشان در مورد حفظ دین و خدمت به حج سرانجام اسیر قهر حق شده و ناکام خواهند ماند.

یکی از دیگر نکاتی که مولانا در نگرش خود به مسأله حج ابراز داشته است این

است که هیچ کس بی قبله نیست و هر کس کعبه‌ای و قبله‌ای دارد و تفاوت آدمها، باری به سبب تفاوت قبله‌های ایشان است:

کعبه جبریل و جانها سدره‌ای	قبله عبدالبطون شد سفره‌ای
قبله عارف بود نور وصال	قبله عقل مُفلسف شد خیال
قبله زاهد بود یزدانِ بَرّ	قبله مُطمع بود همیان زَرّ
قبله معنی وران، صبر و درنگ	قبله صورت پرستان نقش سنگ
قبله باطن نشینان ذوالمنن	قبله ظاهر پرستان روی زن ^۷

آری هر کسی را قبله‌ای است که آن کعبه اوست و توجه دل بدان جانب دارد «و لکلّ وجهه هو مولیها» و عاشق صادق روی ارادت جز به جانب حضرت دوست نیارد و از هر جانب که نگرد جز او نبیند: «فأینما تولّوا فثمّ وجهه الله».

توجه به قبله و حضرت آفریدگار، جهت بخش زندگی آدمی است. مؤمن راستین خدا را قبله خویش قرار می‌دهد و اگر به خانه او روی می‌کند بدین سبب است که یادآور اوست و خانه نشان از صاحب‌خانه دارد و از همین روی همواره خدا در دل او حاضر است و پیوسته به یاد اوست و همین توجه به قبله و صاحب قبله به زندگی او گرمی و معنا می‌بخشد و او را در سخن و عمل با «اهل قبله» همدل و همراه می‌سازد تا نگاهبان قبله و حرم پروردگار باشند و این قبله و جوامع اهل قبله را از گزند «دشمنان قبله» محفوظ نگاهدارند و با دشمنان خدا که صاحب قبله و خداوندگار حرم است دوستی نکنند. و بدین سان می‌بینیم که «قبله بینی» و «قبله شناسی» و توجه به قبله تنها یک عمل نمادین (Symbolic) نیست بلکه آثار عملی ملموس و واقعی به‌همراه داشته و در متن زندگی حضور و اثر دارد.

مولانا در پایان دفتر دوّم حکایتی پر نکته در باره حجّ مردان کامل و اولیاء خدا نقل می‌کند که نشان می‌دهد این وارستگان از اوصاف بشریت رسته‌اند و آستین بر دامن حق دوخته‌اند بهمین سبب با قدم توکل به زیارت خانه خدای تعالی می‌روند که دیگر

احتیاجی به زاد و راحله و وسایل و اسباب ندارند، زیرا که آنان فانی در حق و باقی به اویند و متصف به صفات رحمانی شده‌اند و در خانه جز صاحب آنرا نبینند و از اعمال حج به باطن آن نگرند.

در عبادت غرق چون عبّادیه دیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد از سموم بادیه بودش علاج و آن سلامت در میان آفتش ریگ کز تَفَش بجوشد آب دیگ یا سواره بر بُراق و دُلْدَل است یا سُموم، او را به از باد صباست تا شود درویش فارغ از نماز ز آن جماعت زنده‌یی روشن ضمیر جامه‌اش تر بود از آثار وضو دست را برداشت کز سویی سَماست بی زچاه و بی زحیلٍ مِنْ مَسَد؟ تا ببخشد حال تو ما را یقین تا بیرییم از میان زُنارها که: «اجابت کن دعای حاجیان» تو ز بالا بر گشودستی دَرَم فی السَّماء رِزْقُکُم کرده عیان زود پیدا شد چو پیل آب‌کش در گُو و در غارها مسکن گرفت حاجیان جمله گشاده مَشک‌ها می‌بریدند از میان زُنارها

زاهدی بُد در میان بادیه حاجیان آنجا رسیدند از بلاد جای زاهد خشک بود، او تر مزاج حاجیان حیران شدند از وحدتش در نماز استاده بُد بر روی ریگ گفیتی سرمست در سبزه و گل است یا که پایش بر حریر و حُلّه‌هاست پس بمانند آن جماعت با نیاز چون ز استغراق باز آمد فقیر دید کآبش می‌چکید از دست و زو پس پرسیدش که: «آبت از کجاست؟» گفت: «هرگاهی که خواهی می‌رسد؟» مشکل ما حل کن ای سلطان دین! و اِنما سِرّی زاسرارت به ما چشم را بگشود سوی آسمان رزق جویی را ز بالا خوگرم ای نموده تو مکان از لامکان در میان این مناجات ابر خوش همچو آب از مشک باریدن گرفت ابرمی‌بارید چون مشک اشکها یک جماعت ز آن عجایب کارها

قوم دیگر را یقین در ازدیاد زین عجب، واللہ أعلم بالرشاد
 قوم دیگر ناپذیرا، ترش و خام ناقصان سرمدی، تم الکلام^۱

در این داستان، مولانا با راز فهمی و نکته‌شناسی خاص خود، ما را با حجّ اهل معرفت و سیر معنوی اولیاء الهی آشنا می‌سازد. زاهدی از خود رهاگشته و به خدا پیوسته را که با غیب در ارتباط است مثال می‌زند که در ریگزار تفتیده عربستان مانند عبّادیه که گروهی از اعراب مسیحی حیره‌اند (که در قرن دوم در جزیره عبّادان - آبادان کنونی - مستقر شدند) مشغول به دعا و نیایش با پروردگار بود و از فرط بی‌خویشی و فناء حرارت سوزان ریگها را احساس نمی‌کرد. این زاهد به حالت استغراق فرو رفت، حالتی که مرد حق با سراپای وجود خود متوجه حق تعالی است بطوری که گویی همه پیوندها را از آنچه دنیایی است بریده و یکسره به خدا پیوسته است و دلش به یاد او روشن و نورانی گشته است. در آن صحرای سوزان که آبی یافت نمی‌شد، حاجیان با حیرت دیدند که آن زاهد وضو ساخته و قطرات از دست و رویش می‌چکد. با اصرار راز مطلب را از او جویا شدند و او چون الحاح آن قوم را دید رو به آسمان کرده و از خدا خواست تا این منکران دیرباور را که تنها محدوده زمان و مکان را می‌دیدند متنبّه سازد و قدرت خویش را بر ایشان آشکار نماید و خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و بارانی درگرفت و همه به عیان قدرت معنوی مردان حق را دیدند و البته مؤمنان درس عبرت گرفتند، لیکن منکران بر انکار خود افزودند. البته چنانکه پیداست در اینجا مولانا حاجیان و بازگشت از سفر حجّ را بهانه‌ای قرار داده است تا مسأله «کرامات اولیاء» را که از مباحث ارزنده و دشوار فهم عرفانی و فلسفی و کلامی است مطرح نماید.

همچنین، در دفتر دوم مثنوی، مولانا حکایتی در باره حج کردن بایزید بسطامی آورده است و در ضمن آن به طرح نکات ارزنده عرفانی پرداخته است. اشعار او در این مورد چنین است:

خانه‌ای نو ساخت روزی نو مرید پیر آمد، خانه نو را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش را
 «روزن از بهر چه کردی ای رفیق؟»
 گفت: «آن فرع است، این باید نیاز
 بایزید اندر سفر جستی بسی
 دید پیری با قدی همچون هلال
 دیده ناینا و دل چون آفتاب
 چشم بسته خفته بیند صد طرب
 بس عجب در خواب روشن می شود
 آن که بیدار است و بیند خواب خوش
 پیش او بنشست و می پرسید حال
 گفت: «عزم تو کجا ای بایزید؟»
 گفت: «قصد کعبه دارم از پگه»
 گفت: «دارم از درم نقره دویست
 گفت: «طوفی کن به گردم هفت بار
 و آن درم ها پیش من نه ای جواد!
 عمره کردی، عمر باقی یافتی
 حق آن حقی که جانت دیده است
 کعبه هر چندی که خانه سِرّ اوست
 تا بکرد آن خانه را دروی نرفت
 چون مرا دیدی، خدا را دیده ای
 خدمت من، طاعت و حمد خداست
 چشم نیکو باز کن در من نگر
 بایزید آن نکته ها را هوش داشت
 آمد از وی بایزید اندر مزید

امتحان کرد آن نکو اندیش را
 گفت: «تا نور اندر آید زین طریق»
 تا از این ره بشنوی بانگ نماز
 تا بیابد خضر وقت خود کسی
 دید دروی فرّ و گفتار رجال
 همچو پیلی دیده هندستان به خواب
 چون گشاید آن نبیند، ای عجب!
 دل درون خواب روزن می شود
 عارف است او، خاک او در دیده کش
 یافتش درویش و هم صاحب عیال
 رخت غربت را کجا خواهی کشید؟»
 گفت: «هین! با خود چه داری زادره؟»
 نک بیسته سخت برگوشه ردی است»
 وین نکوتر از طواف حجّ شمار
 دان که حج کردی و حاصل شد مراد
 صاف گشتی، بر صفا بشتافتی
 که مرا بر بیت خود بگزیده است
 خلقت من نیز خانه سِرّ اوست
 وندر این خانه، به جز آن حیّ نرفت
 گیرد کعبه صدق برگزیده ای
 تا نپنداری که حق از من جداست
 تا ببینی نور حق اندر بشر»
 همچو زرّین حلقه اش درگوش داشت
 مستهی در متها آخر رسید^۹

این روایت، که پیش از مثنوی، در «تذکرة الاولیاء» عطار و «مقالات شمس» نیز آمده است^۱ مشتمل بر نکاتی است که ظاهراً نامقبول می‌نماید ولی باید آنرا شکافت و تشریح کرد تا مقصود اصلی جلوه کند و آشکار گردد. مضمون اصلی این داستان ملاقات بایزید، عارف مشهور با یکی از پیران و مشایخ عرفان است و آن پیر می‌کوشد تا بایزید را با «انسان کامل» که «ولّی حق» و فانی در خداست - همچون پیامبر و امامان بزرگوار - علیهم السلام - آشنا سازد و او را از ظواهر کننده و به حقایق سوق دهد تا با دیده حق بین، همچون اهل معرفت به اسرار و بواطن شریعت و اعمال حجّ نظر کند و به رازهای نهفته در زیر ظواهر و معانی باطنی این اعمال و مناسک پی برد. انفاق در راه حق، دستگیری از مستمندان، گذشتن از مال و منال دنیوی، توجه به انسان کامل و صاحب مقام ولایت الهیه، حالات اولیاء حق، اسرار موجود در حجّ، ارزش و جایگاه آدمی در هستی، طواف کعبه، دل پاکان و مطالبی از این دست، مضامین عمده این حکایت را تشکیل می‌دهند.

تکیه اصلی مولوی بر روی اهمیت رؤیت اولیاء و خدمت بدیشان است که آنرا با رؤیت حق و خدمت به او هم‌ارز می‌داند. این شاید اشاره به حدیث شریف نبوی است که فرمود: «من رأى فقد رأى الحق». و نیز می‌دانیم که در قرآن شریف، بیعت با رسول - ص - بیعت با خدا دانسته شده است و اطاعت او عین طاعت حق خوانده شده است که: «من أطاع الرسول فقد أطاع الله».

تأثیر رؤیت اولیاء و همنشینی با ایشان نیز بر هیچ کس پوشیده نیست. اما سخن ما با مولانا و همه عارفان این است که این مقام عمومیت ندارد و ما جواز شرعی بر اطاعت از هر کس که خود را «ولّی» معرفی نمود، نداریم. این مقامی است خاص پیامبر و امامان پاک - علیهم السلام - که منصوب از سوی خدا بوده و نصب ایشان از سوی خداوند و پیامبر نیز منصوص است و به صراحت در کتاب و سنت انعکاس یافته است و جز ایشان فقیهان عادل و مجتهدان وارسته‌ای که وارث معنوی پیامبران و نایب امامانند، اطاعت‌شان واجب است و رهبر و مقتدای خلق خدایند. همچون آن عالم وارسته و فقیه

فرزانه‌ای که امروز دست عنایتش بر سر این امت خدایی گسترده است و گسترده باد. دیگر اینکه، مولانا و جمله عارفان، حج را بسیار محدود و یک بُعدی نگریسته‌اند و از همه وجوه و ابعاد آن، بنا به ذوق و گرایش خود، بعد عرفانی آن را دیده و بر آن تأکید ورزیده‌اند. اما حج به تمامی، این نیست که ایشان گفته‌اند. ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شکوهمند حج، از سوی عارفان به تمامی مورد غفلت قرار گرفته است و این یکسونگری عارفان در طول تاریخ، زبانی عظیم و خسروانی تمام متوجه کلیت فرهنگ و بینش اسلامی و نیز جامعه مسلمین ساخته است و متأسفانه رسوبات این محدودنگریها هنوز نیز باقی است. حج تنها در عرفان خلاصه نمی‌شود و ابعادی گسترده‌تر دارد. اهمیت اجتماع مسلمین جهان در مکانی واحد با عزمی واحد و تأثیری که این اجتماع عظیم و خدایی می‌تواند در زندگی و سرنوشت مسلمانان در همین جهان و در سراسر پهنه گیتی بجای گذارد، بهیچ روی نباید نادیده گرفته شود. نادیده گرفتن غیبت‌ها و واقعیت‌های ملموس زندگی این جهانی و نیازهای آن از سوی اغلب عارفان ما جرمی نابخشودنی و خطایی عظیم است که آثار زیانباری بهمراه داشته است و امروز ما نیازمند آن هستیم که در نگرش‌های خود در تمامی ابعاد - حتی در ابعاد عرفانی نیز - هوشمندانه تجدید نظر کنیم و بر پایه میراث ارزشمند عارفان گذشته، کاخی رفیع و بنایی با بنیادی استوار از معارف و عرفان و اندیشه بنا کنیم. عرفان حماسی و قهرمان‌پرور و سلوک پرنشاط و مردم‌گرای رهبر فقیدمان - قدس سره الشریف - ، آن روح بلند ملکوتی که در دفتر هستی، رازها خوانده بود و لب‌ها را دوخته بود و در دل از اشراقات الهی خطی وافر داشت، بی شک در نیل به این مقصود می‌تواند بسیار راهگشا افتد.

پاورقی‌ها:

- ۱- لبّ لباب مثنوی، ملا حسین واعظ کاشفی، ص ۵۱.
- ۲- کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، شماره ۶۴۸.
- ۳- لبّ لباب مثنوی، ص ۵۲.
- ۴- همان.
- ۵- سبوی عشق، حضرت امام خمینی - قدس سرّه - ص ۱۵.
- ۶- مثنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۷- پیشین، ج ۶، ص ۹۲.
- ۸- پیشین، ج ۲، صص ۲ - ۱۷۱.
- ۹- همانجا، صص ۳ - ۱۰۲.
- ۱۰- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر.

